

مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان

دوره دوم، شماره سی و هشتم

پاییز ۱۳۸۳، صص ۸۶ - ۶۳

جهان بینی جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی

دکتر طاهره خوشحال دستجردی *

چکیده

جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی از شاعران بزرگ قرن ششم هجری است. بیشتر اشعار جمال الدین در مدح و ستایش امرا و بزرگان عصر اوست. بدین جهت به عنوان شاعری مداح و قصیده سرا شناخته شده است، اما تأمل و ژرف نگری در شکواییه های متعدد جمال الدین که در انتقاد از اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی و فرهنگی عصر خود سروده و همچنین قصایدی که در حکمت و موعظه به نظم درآورده نشان دهنده جهان بینی خاصی است که وی را از زمره شاعران مداح و درباری دور می کند. در این جهان بینی زهد و اعراض از دنیا، اعتزال، انقطاع از خلق، قناعت، تجرید، توکل و رسیدن به مرگ ارادی و اختیاری بسیار مهم شمرده می شود و عناصر اصلی این جهان بینی را تشکیل می دهد.

این نوع جهان بینی را که بارقه هایی از یک بینش عرفانی در آن به چشم می خورد و بسیار شبیه به جهان بینی عرفانی زاهدانه و عابدانه نظامی گنجه ای است می توان نتیجه نابسامانی اوضاع اجتماعی و سیاسی قرن ششم، تنفر و انزجار شاعر از وضعیت بد اجتماعی و اخلاقی عصر خود، و واکنش منفی و عصیانگرانه او نسبت به چنین اوضاع و احوالی دانست.

واژه های کلیدی

ترکمانان سلجوقی، حمله، کشتار، غارت، عصیان، زهد، قناعت، مرگ ارادی و اختیاری، تجرید، عزلت.

مقدمه

نگاهی به اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در قرن ششم هجری

قرن ششم از دوران‌های سخت و پر آشوب تاریخ ایران است. در این دوره قبایل مختلف ترک و زردپوست خاور دور مدام ایران را مورد حمله و هجوم قرار می‌دادند و به کشتار مردم و غارت اموال آنان می‌پرداختند. مهمترین این قبایل بیگانه که بعد از ترکان غزنوی توانستند بر ایران سلطه یابند ترکان غز بودند که سلسله سلجوقی را به وجود آوردند.

بعد از شکست سرداران مسعود غزنوی از ترکمانان سلجوقی طغرل بیک که از سران قبیله غز بود در نیشابور بر تخت مسعود نشست (۲ / ص ۷۳۲) و خود را فرمانروای خراسان خواند. سلطان مسعود خود با لشکری عظیم و مجهز در دندانتان مرو به جنگ آنان شتافت، اما به علت خیانت تعدادی از غلامان خود و همدستی آنان با ترکمانان شکست سختی خورد و از ترس اسیر شدن به دست دشمن از آن ناحیه گریخت (همان / ص ۸۳۷) و اموال و تجهیزات جنگی آنان به دست ترکمانان افتاد. بعد از این شکست قسمتهای زیادی از ایران یعنی خراسان و خوارزم و گرگان و ری و اصفهان به حیطه تصرف ترکان غز درآمد. با کشته شدن مسعود غزنوی در راه هندوستان مرحله اول حکومت غزنوی به پایان رسید و فرزندش مودود جانشین پدر شد و دوره دوم سلطنت غزنوی آغاز شد، اما آنان فقط بر ولایت سیستان و سند و قسمتهای محدودی از خراسان قدیم (که امروزه جزء افغانستان است) حکومت داشتند. طغرل بیک بعد از پیروزی در دندانتان به بغداد نیز حمله کرد و آنجا را تصرف نمود (۴ / ص ۱۰۸-۱۰۷).

سلجوقیان قومی وحشی و بیابانگرد، اما جنگجو و دلاور بودند و در سایه تدبیر و کاردانی وزیران مقتدر و با کفایت ایرانی خود مثل عمیدالملک کندری و نظام‌الملک توانستند حیطه متصرفات خود را از شرق دور تا کنار دریای مدیترانه یعنی انطاکیه و لاذقیه گسترش دهند (همان / ص ۱۲۹).

سلجوقیان به حکم بیابانگردی از فرهنگ و تمدن و آداب و رسوم پادشاهی و حکمرانی بی‌خبر بودند «و بیشتر از رسوم پادشاهی به روزگار ایشان مندرس شد و بسی از ضروریات ملک منطمس گشت» (۱۰ / ص ۴۰). اما وزیری با تدبیر و با کفایت

همانند نظام‌الملک طوسی تشکیلات اداری و سیاسی منظمی برای آنان ترتیب داد و تا حدودی از وحشیگری آنان کاست.

امیران و پادشاهانی که در این دوره بر ایران حکومت می‌کردند از لحاظ اخلاقی بسیار منحط بودند و غالباً مردانی بیرحم، خونریز، شرابخواره، غلامبازه و متعددی به جان و مال و ناموس مردم بودند و به ایرانیان به‌عنوان ملتی مغلوب و شکست‌خورده می‌نگریستند و از هیچ‌گونه تحقیر و اهانتی نسبت به آنان خودداری نمی‌کردند (۶ / ج ۲، ص ۶۲). بسیاری از این امرا قبل از رسیدن به سلطنت و امیری غلام و بنده امیران بودند، اما بعد به صدارت و سپهسالاری رسیده و بر اربابان و ولی‌نعمتان خود سر به شورش و عصیان برداشته بودند.

این غلامان و غلامبارگان بیگانه که خود قبل از رسیدن به امیری انواع ظلم‌ها و اهانت‌ها و خواری‌ها را تحمل کرده بودند از روی حقد و کینه بدون داشتن هیچ‌گونه عاطفه انسانی از طریق آزار و اذیت و کشتار مردم اموال آنان را به‌عنوان مالیات و به بهانه‌های گوناگون به خزانه‌های خود سرازیر می‌کردند. نظام‌الملک طوسی که خود سی سال به‌عنوان وزیر در رأس تشکیلات اداری و سیاسی سلجوقیان قرار داشته است در کتاب سیاستنامه ضمن بیان قوانین مربوط به اداره کشور از اوضاع و احوال اداری عصر خود انتقاد کرده و به نمونه‌هایی از ظلم و ستم مأموران نسبت به مردم اشاره کرده است.

وی بعد از بیان شکست عمرولیث از امیراسماعیل سامانی و نپذیرفتن امیراسماعیل گنج‌نامه‌هایی را که از طرف عمرولیث به او تقدیم شده بود گوید: «راست به گماشتگان این زمانه ماند که از بهر دیناری حرام، باک ندارند که ده حرام را حلال گردانند و ده حق را باطل کنند و هیچ عاقبت را ننگرند.» (۹ / ص ۲۲).

راوندی صاحب تاریخ راحة‌الصدور وضعیت بد اجتماعی و اداری و سیاسی و فرهنگی کشور را در قرن ششم چنین توصیف می‌کند: «خرابی جهان از آن خاست که عوانان و غم‌آزان و بد دینان ظالم زبان در ائمه دین دراز کردند و ایشان را متهم کردند و تعصب و حسد در میان ائمه ظاهر شد و عوانان بد دین از قم و کاشان و آبه و طبرش و ری و فراهان و نواحی قزوین و ابهر و زنگان جمله رافضی یا اشعری در لشکر سلطان افتادند و فرا امرا و سلاطین نمودند که ما از بهر شما توفیر می‌آوریم. ظلم را نام توفیر برنهادند و خون و مال مسلمانان را به ناواجب ریختن و سندن، منفعت خواندند و بدین [بهانه؟] ملک با دست گرفتند و قلم ظلم در مساجد و مدارس

کشیدند و آب علما ببردند.... و سرهنگان نامسلمان که به فتوای قرآن خون ایشان مباح است بر سر مسلمانان داشتند تا بیرحم و به زخم چوب از مسلمانان زر می‌ستدند و بهانه‌ها و مصادرات و تفریر فاش شد و در هر شهری بهانه‌گیری بود که مسلمانان را رنج می‌نمود و خون و مال مسلمانان می‌برد که این منفعت دیوان است و خرابات و خمرخانه‌ها را بنا کردند و به فاش لواطه و زنا و مناهی شرع را تمکین دادند و بر هر چیزی ضمانتی نهادند و قرار مالی بدادند که این توفیر پادشاه است و آب علما ببردند مثل: من تعری عن لباس التقوی لم یستتر بشی من الدنیا. هر که از لباس تقوی برهنه شود هیچ از دنیا بنبوشد، و هر سرهنگی ده جا قوادخانه نهاده است در هر شهری از شهرهای عراق... زنان نشانده، آن خورند که در شرع حرام و آن کنند که بیرون از دین اسلام بود. پلید زبان باشند به هر سخنی دشنامی بدهند اول سخن دشنام، دوم چماق و سوم زریده...» (۴ / ص ۳۱).

همچنین راوندی در بی‌احترامی نسبت به علما و اذیت و آزار آنان و کاسد شدن بازار علم و دانش گوید: «که حالی چون ولایتی به امیری دهند وزیر ناکس دبیرگان خس را بخواند و حال ولایت باز خواهد، ایشان هیچ قانون خراج و جزیه‌الیهود و ارتفاع اقطاع پیش نیارند آن کتب که از زند و استا و کتب دهریان پلیدتر است پیش آرند که فلان ظالم چندین دستارچه و نزوله و شراب بها و مال‌السلاح و نعل بها بستند، تفصیل کنند و بستانند و این ترک را چنان نمایند که این حقی واجب است. و علما را چندان افتاد از این بنیاد که هیچ را زبان گفتار نبود و چون علما را حرمت نماند کس به علم خواندن رغبت نمی‌نماید و در شهر سنه ثمان و تسعین و [خمسامة] در جمله عراق کتب علمی و اخبار و قرآن به ترازو می‌کشیدند و یک من به نیم‌دانگ می‌فروختند و قلم ظلم و مصادرات بر علما و مساجد و مدارس نهادند و همچون از جهودان سرگزیت ستانند در مدارس از علما زر می‌خواستند... (همان / ص ۳۲).

بازتاب اوضاع سیاسی و اجتماعی در شعر شاعران این دوره

اوضاع و احوال بد سیاسی و اجتماعی و بی‌اعتبار شدن ارزشهای اخلاقی و معنوی در شعر شاعران این دوره بازتاب وسیع و گسترده‌ای داشته است. در این دوره کمتر شاعری است که از اوضاع بد سیاسی و اجتماعی و فراموش شدن ارزشهای اخلاقی و انسانی عصر خود شکایت نکرده باشد و تشکیلات اداری و سیاسی و مردم جامعه خود

را به باد انتقادهای تند نگرفته باشد. شاعران بزرگی همانند ناصر خسرو، سنایی، خاقانی، جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی و حتی شاعرانی همانند انوری که خود وابسته به دربار سلجوقی بوده‌اند از اوضاع نابسامان اجتماعی و اخلاقی عصر خود در رنج و عذاب بودند و بی‌عدالتی و ظلم و ستم و غارتگری و اعمال غیراخلاقی این قبایل بیگانه را در اشعار خود فریاد زده‌اند.

متن

بازتاب اوضاع سیاسی و اجتماعی در شعر جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی

دیوان اشعار جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی همانند آئینه‌ای است که اوضاع و احوال نابسامان سیاسی و اجتماعی و فرهنگی قرن ششم را می‌توان در آن مشاهده کرد. وقتی دیوان وی را ورق می‌زنیم و به عنوانهای قصاید می‌نگریم شکواییه‌های متعددی از روزگار و اوضاع و احوال بد اجتماعی در آن به چشم می‌خورد که در مقایسه با شکواییه‌های شاعران هم‌عصر او از جمله خاقانی و سنایی و دیگران بسیار زیاد است و این امر نشان می‌دهد که اوضاع بد اجتماعی و سیاسی قرن ششم دریای روح حساس، مهربان و پرعاطفه جمال‌الدین را بیش از هر شاعر دیگری متلاطم و طوفانی کرده است. جمال‌الدین در این قصاید از ظلم و جور قوم وحشی و متجاوز و غارتگر بیگانه که موجب دگرگون شدن ارزشهای اخلاقی و معنوی در میان مردم جامعه شده‌اند و فقر و تهیدستی و مفاسد اخلاقی و خواری و ذلت را برای آنان به ارمغان آورده‌اند، فریادهای خشمگینانه سر می‌دهد و خطاب به حاکمان ستمگر عصر خود چنین می‌گوید:

از تو می‌گویند هر روزی درینا ظلم دی وز تو می‌گویند هر سالی عفی‌الله ظلم پار
روی‌ها گشته است بوالعباس و دلها بولهب زان که سرها ذوالخمار است و زبانها ذوالفقار
ظلم صورت می‌بندد در قیامت ورنه من گفتمی اینک قیامت نقد و دوزخ آشکار
آخر اندر عهد تو این قاعدت شد مستمر در مساجد زخم چوب و در مدارس گیرودار
دین به دنیا می‌فروشی نیست بس سودی در این باش تا تو بازگیری در قیامت این شمار
تو همی سوزی ضعیفان را که هین جامه بکن تو همی سوزی یتیمان را که هان آقچه بیار
وجه مخموری تو بر بوریای مسجد است وز مسلمانی خویش آنگه نگردی شرمسار

اطلس معلم خسری از ریسمان بیسوه زن وانگهی ناید تو را از خواجگی خویش عار
گر به دیباهای رنگین آدمی گردد کسی پس در اطلس چیست گرگ و در عبایی سوسمار؟

(۱/ ص ۱۶۶-۱۶۵)

وی فرومایگی و بخل و دون‌همتی خواجگان عصر خود را این‌گونه مورد انتقاد قرار می‌دهد.

آه از این خواجگان دون‌همت کاب از ادبارشان سراب شده است
تا شد ستند کدخدای جهان خانه مکرمت خراب شده است
بخل از ایشان جهان چنان آموخت که صدا خامش از جواب شده است
طبع ایشان گرفت هم خورشید لاجرم ز ابر در حجاب شده است

(همان/ ص ۵۷)

جمال‌الدین از ظلم و ستم نسبت به علما و بی‌رونی شدن بازار فضل و هنر و دگرگون شدن ارزشهای اخلاقی و معنوی در میان مردم جامعه خود به شدت رنج می‌برده و غم و اندوه خود را چنین اظهار داشته است.

چرا از بهر دانش رنج بردیم چرا بیهوده می‌بختیم سودا
قلم را با قلم‌زن خاک بر سر چرا نه چنگ‌زن بودم دریغا
چو موی روبه است و ناف آهو وبال عمر ما این دانش ما
هنر عیب است و فضل آفت چه تدبیر که با کفر است این هر دو مساوا
.....
و جاهت در دروغ است و تقدم به رأی‌العین می‌بین آشکارا
که از بهر دروغی صبح کاذب ز پیش صبح صادق گشت پیدا
دورویی کن که تا جاهی بیابی نینی اوج خورشید است جوزا
بدی کن تا توانی و ددی کن که تا از تو بترسد پیر و برنا
همیشه همچو کژدم جان‌گزا باش که تا باشد چو مارت جامه دیبا

(همان/ ص ۲۸)

شاعر که خود از قربانیان حوادث خونبار این دوره است، در بسیاری از قصاید خود از فقر، تهیدستی، بخت بد، ظلم و ستم و اهانت انبای عصر آه و فغان می‌کند و از دل ناله‌های دردمندانه و سوزناک برمی‌آورد. این ناله‌ها که در حقیقت ناله‌های مظلومانه انسان عصر اوست امواج غم و اندوه را به قلب خواننده فرو می‌ریزد و بین او و شاعر پیوندی عاطفی و روحی برقرار می‌کند. این قصیده‌ها اغلب به تقلید و استقبال قصاید حزن‌انگیز و حبسیه‌های معروف مسعود سعد سلمان سروده شده است. شاعر در این قصاید نه تنها از لحاظ ایجاز در لفظ و فصاحت در معنی با مسعود برابری جست،^(۱) بلکه زندگی خود را با زندگی او همانند قرار داده و از لحاظ بیان دردها و غم‌های جانکاهی که روح را در دریایی از غم و اندوه فرو می‌برد با مسعود برابری کرده است.

در این مفرس زنگار خورد دوداندود	مرا به کام بداندیش چند باید بود
به آه از این قفس آبگون بر آرم. گرد	به اشک از این کره آتشین بر آرم دود
به منجیق بلا پشت عیش من بشکست	به داسغاله ^(۲) غم کشت عمر من بدرود
نماند تیری در ترکش قضا که فلک	سوی دلم به سرانگشت امتحان نگشود

و در پایان قصیده گوید:

اگر حکایت مسعود سعد و قلعه نای شنیده‌ای که در آن بود سالها مأخوذ
به چشم عقل نظر کن ایا پسندیده زمانه قلعه نای است و ما در آن مسعود

(همان / ص ۸۳)

جهان‌بینی جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی

تأمل و ژرف‌نگری در قصاید حکمی و بعضی شکواییه‌های جمال‌الدین نشان می‌دهد که او دارای اندیشه‌های مبتنی بر زهد و گریز از دنیاست و در اشعار خود یک جهان‌بینی را که در آن بارقه‌هایی از عرفان زاهدانه و عابدانه به چشم می‌خورد تبلیغ می‌کند. اگرچه در آن دوره اندیشه‌های عارفانه مراحل بلندی از سیر تکاملی خود را طی می‌کرده و با ورود به عرصه شعر فارسی آن‌را غنا و باروری بخشیده است و شاعران بزرگی مثل نظامی، سنایی و عطار اندیشه‌های خود را در قالب اشعاری زیبا و هنرمندانه به جهانیان تقدیم کرده‌اند و قطعاً جمال‌الدین با این اندیشه‌ها آشنایی داشته؛ اما جهان‌بینی زاهدانه او را باید نتیجه حوادث و رویدادهای سیاسی و اجتماعی عصر او و

تأثیر این حوادث در زندگی و روحیه جمال‌الدین و واکنش منفی و عصیان‌گرایانه او علیه چنین حوادثی دانست.

اکنون عناصر اصلی تشکیل‌دهنده این جهان‌بینی را در ارتباط با مسائل اجتماعی و سیاسی قرن ششم مورد بحث قرار می‌دهیم.

زهد و گریز از دنیا

چنانکه در حوادث و رویدادهای سیاسی و اجتماعی قرن ششم بیان شد ترکمانان بیابانگرد با حمله به شهرهای خراسان و کشتار مردم و غارت اموال آنان، دولت غزنوی را شکست دادند و بر قسمتهای وسیعی از ایران سلطه یافتند. حکام طماع و خسیس طبع و دون‌همت ترکان سلجوقی برای گرفتن اموال مردم به بهانه‌های مختلف به اذیت و آزار و کشتار آنان می‌پرداختند و از هیچ‌گونه اعمال اهانت‌آمیز و غیر انسانی حتی نسبت به علما خودداری نمی‌کردند. این امر موجب رواج یافتن فقر و فاقه و بی‌اعتباری ارزشهای معنوی و اخلاقی در میان مردم جامعه گردید. حوادث تأسفبار این دوره خشم و انزجار بسیاری از شعرا را برانگیخت.

جمال‌الدین اصفهانی که از شاعران بزرگ این دوره است و در مقابل ظلم و بیداد غارتگران بیگانه روحیه‌ای ستیزه‌جو و ناسازگار دارد بیش از هر شاعر دیگری برمی‌آشوبد، شورش می‌کند و عصیان می‌ورزد. او در مقابل فرهنگ منحط حاکم بر جامعه خود که دنیادوستی و دنیاداری است تسلیم نمی‌شود، بلکه قد علم می‌کند و واکنش منفی از خود نشان می‌دهد. از دنیا که انسانیت انسان عصر او را از او گرفته می‌گریزد، فرار می‌کند و به دامان زهد پناهنده می‌شود. او در اشعار اعتراض‌آمیز و عصیان‌گرانه خود چهره زشت و خوفناکی از دنیا را ترسیم می‌کند تا دیگران را از دنیای پلید و زشتی که موجب این همه بدبختی و فاجعه در عصر او شده است بترساند و دور کند.

الفرار ای عاقلان زین دیو مردم الفرار
زین هواهای عفن زین آبهای ناگوار
قرصه‌ای ناسودمند و شربتی ناسازگار
ظلم در وی قهرمان و فتنه در وی پیشکار

الحذار ای غافلان زین وحشت آباد الحذار
ای عجب دلتان بنگرفت و نشد جاتان ملول
عرصه‌ای نادلگشا و بقعه‌ای نادلبذیر
مرگ در وی حاکم و آفات در وی پادشا

وی در قصیده دیگری گوید:

مزن تو خیمه در این ره که نیست جای مقام مساز خانه درین چه که نیست جای وطن
تو را که باشد از زیر گرد و بالا دود چگونه در جهدت آفتاب از روزن؟
تو تازیانه کشی بر فرشته وانگاہی به دود و خاک تن اندر دهی درین گلخن؟
در او اگر بزیی مرگ دوستان بینی وگر بمیری خندد به مرگ تو دشمن
چه سود در قفس تنگ ناله کردن زار؟ نه مرغ زیر کی؟ از زیر کی قفس بشکن
ولی تو را نبود شوق عالم بالا چو قناعی به چنین حبس و دانه ارزن

(همان / ص ۲۹۲)

جمال‌الدین به انسان^(۳) مسخ‌شده عصر خود که تمامی ارزشهای اخلاقی و انسانی را فراموش کرده و جز دنیا و جلوه‌های فریب‌دهنده آن چیز دیگری را نمی‌بیند هشدار می‌دهد و مقام و مرتبه بلند انسانی را به او یادآوری می‌کند و می‌گوید ای انسان تو مسجود فرشتگانی تو جانشین پروردگار بر روی زمین هستی، خداوند تو را بر تمامی موجودات برتری داده، جایگاه اصلی تو عالم ملکوت است، زنجیرهای حرص و طمعی که تو را اسیر و زندانی این عالم خاکی کرده پاره کن تا بتوانی به فراخنای عالم ملکوت که وطن اصلی توست پرواز کنی.

ای تو محسود فلک هم آزر را گشتی اسیر وی تو مسجود ملک هم دیو را گشتی شکار
مولد اصلی تو دارلقرار آمد برو تا بینی جای خویش آنجا، مکن اینجا قرار
هیچ می‌دانی که اینجا با حریفی مهره دزد جان همی بازی و خصلی بر لب خال قمار
خیز کاندر عالم جان مسندت افراشته است بر فشان پس دامن از این خاکدان خاکسار
زیر تو گرد است و بالا دود، بگریز از میان پیش از آن که دود و گردت دیدگان گردد فگار

سایه پرورد بهشتی نازنین حور عین قره‌العین وجودی نایب پروردگار
بر کفت داده قدم از جام کرمنا شراب بر سرت کرده ازل از نقد فضلنا نثار

(همان / ص ۱۶۳-۱۶۲)

و در قصیده دیگری گوید:

به ذروه ملکوت آی از این نشیمن خاک که نیست لایق تخت ملوک تحت مفاک
 به خاک باز ده این خاک و سوی علو گرای که جان پاک سزا نیست جز به عالم پاک
 تو شاه تخت وجودی چه جای توست اینجا خلیفه زاده گلشن نشین و در خاشاک؟
 محیط دور فلک چیست جسم سانی دود بسیط روی زمین چیست گاوباری خاک
 مدار چشم از این گنده پیر دنیا زان که شوم صحبت و شوهرکش است این ناپاک

(همان / ص ۲۱۶)

در عصر جمال‌الدین ارج نهادن به علم، معنویت، اخلاق و انسانیت به فراموشی سپرده شده و زرق و برق سکه‌های زر و سیم همگان را مفتون و مسحور خود کرده است، اما او در یک جهتگیری مخالف با این فرهنگ منحط قصایدی در نکوهش و مذمت زر و سیم می‌سراید و بردگان زر و سیم را مورد انتقادهای تند و کوبنده قرار می‌دهد و با اشعار هشداردهنده خود تلاش می‌کند ارزشهای فراموش شده را در میان مردم جامعه خود از نو احیا کند. در بینش جمال‌الدین زر و سیم نه تنها موجب سعادت و خوشبختی انسان نیست بلکه نگرانی و دلهره و غم و اندوه در پی می‌آورد و در زندگی دنیا و آخرتی او آثاری منفی و ناگوار برجای می‌گذارد.

این همه لاف مزین گرچه تو را سیم و زر است که زر و سیم بر اهل خرد مختصر است
 دل مینداز خردی داری بر سیم و زرت که زر و سیم جهان همچو جهان در گذر است
 زو به دنیا حساب است و به عقبات عقاب راستی در دو جهان رنج دل و درد سر است

نرگس ار با زر و نزهت شده باشد گو باش لاجرم از پی حفظش همه شب در سهر است
 تاج زر بر سر شمع است چرا می‌گیرند خود هم گریش از آن است که آن تاج زر است
 آفتاب از پسی این خورده زر در دل کان در تکاپوی شده دایم و بی خواب و خور است

(همان / ص ۷۴)

در بینش جمال‌الدین آن چیزی که ارزش دارد صفا و پاکی و نوری است که بر اثر قناعت و ترک زیاده‌طلبی و فزون‌خواهی در قلب و روح انسان به وجود می‌آید. جمال‌الدین معتقد است اگرچه زر و سیم شادی و نشاط اندکی به همراه می‌آورد اما در زندگی و سرنوشت انسان نمی‌تواند تأثیر کلی و بنیادی داشته باشد و آن را دچار

تحول و دگرگونی کند، زیرا ما اسیر قضا و قدر الهی هستیم و حکم پروردگار تعیین‌کنندهٔ سرنوشت ماست.

گویی از زر همه شادی و نشاط افزاید این همه هست ولی نقرس هم بر اثر است
چه کنی فخر به چیزی که به خواب آرینی همه تعبیرش بیماری و رنج و ضرر است
دل همی باید روشن به قناعت ورنه بی‌زرت خود برسد هرچه قضا و قدر است
خود ببین تا چه شرف دارد بر آینه‌گاز گرچه چون گل همه وقتی دهندش پر زرز است

(همان / ص ۷۴)

جمال‌الدین معتقد است انسان از طریق زهد و ترک حرص و طمع به دنیای مادی می‌تواند به عالمی فراتر از این عالم قدم بگذارد. عالمی که در آن اثر و نشانه‌ای از نیستی و مرگ وجود ندارد و جاودانه و ابدی است در این عالم همانند عقل محض می‌تواند از همه اسرار و رموز عالم هستی آگاهی بیابد و دارای چشمی بشود که صورت حقیقی اشیاء را که از دید ظاهری ما پنهان است مشاهده کند. منظور جمال‌الدین رسیدن به مرگ ارادی و اختیاری است که از طریق پایداری و مقاومت در برابر گرایش نفس به دنیا و فنای وجود و هستی نفسانی عارف در هستی مطلق و نامحدود حق حاصل می‌شود. در این مقام عارف با چشم حق می‌بیند و با گوش حق می‌شنود بنابراین هیچ حجاب و مانعی در برابر او نیست و از عالم غیب و شهادت آگاه است.

چند خواهی بود در مطموره کون و فساد بکرهی بر نه قدم بر بام این نیلی حصار
تا جهانی بینی آنجا ایمن از درد فنا تا هوایی یابی آنجا فارغ از حشو غبار
تا چو روح صرف گردی بر حقایق کامران تا چو عقل محض گردی بر دقایق کامکار
تا ببینی صورت هر چیز را چونان که هست تا که بشناسی سر از دستار و گوش از گوشوار

(همان / ص ۱۶۲)

قناعت

یکی از مسائلی که جمال‌الدین در اشعار حکمی خود دربارهٔ آن تأکید می‌کند قناعت یعنی اکتفا کردن به حداقل مادیات برای گذران زندگی است.

جمال‌الدین میان خود و فرومایگانی دون‌همت که از همه نوع تنعمات مادی برخوردار هستند، اما برای بهره‌مندی بیشتر از دنیا از هیچ نوع اعمال غیرانسانی

خودداری نمی‌کنند، همرنگی و تناسبی نمی‌بینند، بلکه در درون و باطن خود نسبت به آنان احساس انزجار و تنفر می‌کند، به همین جهت برای مبارزه و مخالفت با آنان از دنیا می‌گریزد و قناعت را انتخاب می‌کند و آن‌را تنها راه نجات از نیازمندی و رسیدن به غنا و توانگری می‌داند.

تو از من ای دل این یک پند بشنو
 اگر هستی به کار خویش بینا
 چو گردون سفله پرور گشت و خس طبع
 خس و سفله توانی بود؟ حاشا
 برو ملک قناعت جوئی از یراک
 در آن عالم نینسی فقر اصلاً

(همان / ص ۲۸)

با وجود علم و دانش و هنر و قریحه سرشار شاعری، جمال‌الدین مورد بنی‌مهری بزرگان عصر خود قرار گرفته، وی بارها در اشعار خود از بی‌توجهی و قدر ناسپاسی ممدوحان خود ناله و شکایت کرده است. جمال‌الدین قصیده‌ای در مدح قوام‌الدین صاعد حاکم اصفهان سروده و خشم و اعتراض خود را از بی‌توجهی او نسبت به خود بیان کرده و وی را این‌گونه مورد خطاب قرار داده است:

ای خواجه خواجه‌گان علی‌الاطلاق
 بر جمله عراقی و خراسانی
 دادم بده از تو داد می‌خواهم
 زیرا که بر اهل علم سلطانی
 تا چند قفا خورم ز هر ناکس
 آخر نه تو حاکم سپاهانی
 تا چند به پیش طعنه خاموشی
 تا من چو تو سرگران کنی لاشک
 افسوس کندم انسی و جانی

دانی که مرا از روزگار تو
 اندیشه نبود این پریشانی
 گر از تو کسی علی‌المثل پرسد
 از راه فضول طبع انسانی
 گوید که فلان چه جرم کرد آخر
 کز نزد خودش به قهر می‌رانی
 آخر به چه حرف بر نهی انگشت
 ترسم که درین «ازین» جواب درمانی

(همان / ص ۳۳۱-۳۳۰)

از غور و بررسی این اشعار می‌توان نتیجه گرفت که فقر و تهیدستی، سرخوردگی‌ها و ناکامیهای او در زندگی که ناشی از اوضاع نابسامان سیاسی و اجتماعی است موجب می‌شود خشم و انزجار او نسبت به چنین اوضاعی برانگیخته شود و برای حفظ آزادگی خود و بی‌اعتنایی نسبت به حاکمان دنیاپرست و خسیس طبع راهی جز گریز از آنان و روی آوردن به ملک قناعت در خود نبیند.

مرا خدای تعالی عزیز عرضی داد
همی گریزم از این قوم چون پری ز آهن
که جز به عزّ قناعت نمی‌شود خشنود
که می‌گریزند از من چو دیو از قل اعوذ

(همان / ص ۸۰-۸۱)

وی در قصیده دیگری گوید:

تا حصه قناعت گشته است ملک من
هستم حیات در همه عالم به آبروی
وارسته‌ام ز عشوهٔ دونان پیچ‌پیچ
زان‌رو که هیچ را نستانم به قصد هیچ

(همان / ص ۳۹۱)

جمال‌الدین گاهی با لحن حماسی از لحاظ بلندطبعی و بلندهمتی خود را به پلنگ خشمگین و نهنگ درنده تشبیه می‌کند و دنیاداران عصرش را مورد حمله قرار می‌دهد و به آنان پرخاش می‌کند.

به رنگ و بوی چو نر مادگان ننازم از آن
به آفتاب و عطارد چه التفات کنم
که من نهنگ دمانم، پلنگ خشم آلود
گاهی که تیغ و قلم کار بایدم فرمود

(همان / ص ۸۲)

آزادگی و مناعت طبع

جمال‌الدین با وجود فقر و تهیدستی و خون‌جگر خوردن‌ها و تحقیر و اهانت‌ها از سوی اقوام بیگانه و ایادی آنان همچنان در مقابل ترکان تنگ‌چشم و غارتگر مغرورانه ایستادگی کرده است و هرگز به خاطر منافع مادی و دنیایی خود فرومایگان را مورد ستایش قرار نداده و ننگ و عار تسلیم و زبونی در مقابل آنان را نپذیرفته است.

به آفتاب سر من اگر فرود آید
بدین سرم که ز گردنش در ربایم زود

مرا ز هر چه بود مرد را، زبان و دلی است کزین دو لاف بزرگی همی توان پیمود
 نه وقت حرمان، آن هیچ راد را بد گفت نه گاه بخشش، این هیچ سفله را بستود

(همان / ص ۸۱)

جمال‌الدین تواضع و فروتنی را می‌ستاید و بر آن ارج می‌نهد، اما تواضع در مقابل افراد فرومایه و سفلگان عصر خود را مایه خفت و خواری می‌داند. وی از اینکه با وجود فقر و تهیدستی آزادگی و بلندطبعی خود را حفظ کرده به خود می‌بالد و سرفرازی می‌کند.

بدان خدای که بر خروان پادشاهی او به نیم پشه رسد کاسه سر نم‌رود
 که نزد همت من بس تفاوتی نکند از آنچه چرخ به من داد یا ز من بریود
 نه خاک نیستیم ز آتش غرور بکاست نه آب هستی در باد نخوتم افزود
 مرا تواضع طبعی عزیز آمد لیک مذلت است تواضع به نزد سفله نمود
 نه از تواضع باشد زیون دون بودن نه حلم باشد خوردن قفا ز دست جهود

(همان / ص ۸۳)

جمال‌الدین اگرچه قصایدی در مدح بزرگان عصر خود سروده، اما قصاید او همانند قصاید سعدی در جهت ارشاد و راهنمایی ممدوح است. او سعی می‌کند ممدوح خود را از ظلم و بی‌عدالتی نسبت به دیگران باز بدارد و در جهت خدمت به محرومان و ستم‌دیدگان هدایت کند. وی در قصیده‌ای که در مدح خواجه بهاء‌الدین سروده است گوید:

دولتت هست و خرد بیش چه درمی‌باید زین دو گر فرصت توفیق بود خیری ساز
 پشت ظالم شکن و نصرت مظلومان کن گنه مجرم بخشا دل درویش نواز
 به غنیمت شمر ای خواجه در این مدت شغل از دل سوخته‌ای گسر بکنی بیخ نیاز

(همان / ص ۱۹۹)

او در اشعار خود اغلب می‌کوشد حقارت و بی‌ارزش بودن مراتب دنیایی را به ممدوحان خود نشان بدهد و توجه آنان را از این عالم مادی به سوی عوالم غیبی و الهی جلب کند و شوق رسیدن به مقامات معنوی را در دل آنان برانگیزاند.

عمر باقی طلب و دولت جاویدان جوی راه رادی سپر و سوی نکونامی تساز
منصب لایق جویی ز بر گردون جوی مسند قدر فرازی ز بر سدره فرزاز
خیمه آنجا بزن و باغچه آنجا پیرای مطرح آنجا فکن و منظره آنجا پرداز

(همان / ص ۲۰۰)

جمال‌الدین قصایدی نیز دربارهٔ قیامت و حشر و نشر سروده است. در این قصاید علاوه بر استناد به آیات و احادیث فراوان با دلایل عقلی و استدلالی روز رستاخیز و اینکه هر کسی نتیجهٔ ظلم‌ها و ستم‌هایی را که در این عالم مرتکب شده خواهد دید، اثبات می‌کند. این اشعار نیز در جهت تنبه و بیداری حاکمان طمّاع و ستمگر و بازداشتن آنان از تجاوز به حقوق محرومان جامعه سروده شده است.

چو در دمند به ناقور، لشکر ارواح چو خیل نحل شود منتشر سوی هامون
پس آنگهی به ثواب و عقاب حکم کنند به حسب کردهٔ خود هر کسی شود مرهون
به قصر جسم بر آرند باز هودج جان سواد قالب بار دگر شود مسکون

(همان / ص ۲۸۱-۲۸۰)

وی در یکی از قصاید شکواییه خود ضمن انتقادهای تند و کوبنده از اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی عصر خود خطاب به حاکمان ظالم و ستمگر چنین می‌گوید:

باش تا چون باز دارد صدمت یک نفخ صور هم زمین را از قرار و هم فلک را از مدار
روشنان چرخ را بینی فرو کشته چراغ بختیان کوه را بینی فرو کرده مهار
خویشتن در صورت سگ بازیابی آن زمان کز سر تو بر کشد مرگ این لباس مستعار

(همان / ص ۱۶۷)

جمال‌الدین در مقابل اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی خود دارای روحیه‌ای شجاع و ستیزه‌جو و پرخاشگر است. وی با سرودن اشعاری تند در انتقاد از اوضاع زمانه خشم و عصبان و سرکشی خود را نسبت به چنین اوضاع و احوالی نشان داده است و با کناره‌گیری و اعتزال و پیشه کردن زهد، قناعت و فقر که ارکان اصلی بینش فکری اوست در حقیقت با چنین اوضاع و احوالی به جنگ و مقابله پرداخته است.

از خوان کسی چه چشم شاید داشت
 کش گرسنه‌تر ز آز می‌بینم
 زین سگ‌صفتان آدمی صورت
 اولی‌تر احتراز می‌بینم
 هم وعده‌شان خلاف می‌یابم
 هم گفته‌شان مجاز می‌بینم
 این در که ز بخل باز بستند
 هرگز نشود فراز می‌بینم

(همان / ص ۲۵۱)

مرگ ارادی و اختیاری

مرگ ارادی و اختیاری در اصطلاح عرفا یعنی گذشتن از دنیا و تعلقات دنیوی که موجب فنا شدن وجود نفسانی و تجلی صفات و قدرتهای الهی در روح می‌شود. عارف در این مقام به ولایت تکوینی می‌رسد و می‌تواند بر روابط علت و معلولی این عالم غلبه یابد و بر انجام بسیاری از کرامات و خرق عادات قادر شود (۷ / ص ۶۶).

جمال‌الدین اصفهانی برخلاف ترکان تنگ‌نظر و بخیل‌طبعی که شادی و نشاط زندگی را در گرایش به دنیا و لذایذ و تنعمات زودگذر آن می‌بینند، معتقد است که شادی و خوشی با گذشتن از دنیا و ترک علایق مادی حاصل می‌شود. او در اشعار خود برای مبارزه با فرهنگ منحط دنیاپرستی عصر خود به مذمت و نکوهش دنیا می‌پردازد و گذشتن از تعلقات دنیوی را که موجب رسیدن به مرگ ارادی و اختیاری و دست یافتن به حیات و زندگی ابدی است تبلیغ می‌کند تا افق‌های تازه‌ای را در مقابل دیدگان مردم عصر خود بگشاید و توجه آنان را از زشتی و پلیدیهای این عالم خاکی به زیباییهای عالم فراماده و فوق طبیعت جلب کند.

به جان بمیر و به دل زنده گرد و دایم مان
 که جان زنده‌دلان را ز مرگ ناید باک
 بمیر و شاد بزی ز آن که هر دو نیست به هم
 نشاط زندگی با تنگ‌چشمی اتراک

(همان / ص ۲۱۶)

و در قصیده دیگری گوید:

بمیر پیشتر از مرگ تارسی جایی
 که مرگ نیز نیاردت گشت پیرامن
 تو مظلمه مبر از خانه و ز گور مترس
 که گور بی‌گنه و مظلومه بود روشن

(همان / ص ۲۹۴)

تجرید و مکاشفه

جمال‌الدین برای مبارزه و جهتگیری مخالف با ارزشهای نادرست و غلطی که بر فکر و اندیشه اکثر مردم جامعه عصر او غلبه پیدا کرده، جمع‌آوری ثروت و دارایی را نکوهش می‌کند و تجرید یعنی جدا شدن و دست باز داشتن از هر گونه لوازم رفاه و آسایش مادی و این‌جهانی را به‌عنوان یک ارزش درست و حقیقی معرفی می‌کند و آنرا راهی برای مکاشفه روحی و ارتباط درونی و باطنی با عوالم غیبی و الهی می‌داند.

ره مکاشفه پوی و زخود مجرد شو که زحمت‌اند در این راه در سکون و حراک
ز چیست شانه و مسواک هر دو را بشکن تمام نیست ده انگشت شانه و مسواک؟
دریغ نیست که ضایع شود ز تو عمری به جمع کردن مال و عمارت املاک؟

(همان / ص ۲۱۷)

فقر

در عصری که مردم آن ارزشهای معنوی و انسانی را به فراموشی سپرده‌اند و زنجیر تعلقات دنیوی آنان را اسیر و بنده خود قرار داده و جز به دنیا و مظاهر فریب‌دهنده آن نمی‌اندیشند، جمال‌الدین فقر یعنی ایستادگی و مقاومت در برابر خواسته‌های نفس به دنیا را می‌ستاید و درویشی و تهیدستی را اصل آزادی و آزادگی می‌داند.

سر و آزاد از آن شد که تهیدست آمد غنچه دلنگ بدان است که در بند زر است

(همان / ص ۷۵)

او معتقد است از طریق فقر و درویشی به حکمت و علم می‌توان دست یافت.

تو گر در کوی حکمت خانه سازی نباشد با جهانست هیچ پروا
ز درویشی ده آب کشت حکمت ز خاموشی حیات جان گویا

(همان / ص ۲۸)

در بینش جمال‌الدین فقر یعنی صبر و پایداری در برابر هوای نفس به دنیا و ایثار مال و ملک و دارایی در راه خداوند و پیشه کردن قناعت موجب می‌شود انسان به مرگ آزادی و اختیاری برسد.

در این مقام روح عارف با رها شدن از تنگنای جسم و عالم مادی و پیوستن به عالم فراماده و یا غیب بر رابطه علت و معلولی حاکم بر عالم ماده تسلط می‌یابد و با

اراده خلاق و آفرینش‌گر خود که مظهري از اراده حق است در عالم ماده تصرف کند و آنچه را اراده می‌کند به آن دست یابد.

در این مقام وجود نفسانی عارف محو و فانی می‌شود و صفات الهی از جمله استغنا و بی‌نیازی در درون و باطن عارف تجلی می‌کند و او خود را در مقابل تمام نعمت‌های دنیایی و آخرتی غنی و بی‌نیاز احساس می‌کند.

خیز و از زاویه فقر قناعت اندوز تا ز بی‌برگی انواع تنعم بینی

(همان / ص ۴۲۶)

توکل

جمال‌الدین با دید و بیش توحیدی محض به عالم هستی می‌نگرد. او معتقد است هیچ قدرت و اراده‌ای جز قدرت و اراده خداوند بر عالم هستی حکمفرما نیست. بنابراین حوادث و رویدادهای خوب و یا بد را به گردش افلاک و یا سعد و نحس بودن ستارگان نباید نسبت داد، زیرا آنان اسیر و مسخر تقدیر الهی‌اند و بدون اراده خداوند هیچ‌گونه اثری در زندگی انسان نمی‌توانند داشته باشند.

مکن بر چرخ نیک و بد حوالت که این از هیچ عاقل نیست زیبا
فلک سرگشته و بسی اختیار است چرا با او همی‌گیری محاکا
فلک را بر خلاف حکم تقدیر به سعد و نحس گشتن نیست یارا
نه فعل چرخ و سعی انجم است این که هست این کار دانای توانا

(همان / ص ۲۹)

و در قصیده دیگری گوید:

مبین ز چرخ بد و نیک زان که نزد قدر چه گردش افلاک و چه چرخه حکاک
بلی ز حکمت خالی نباشد این حرکت ولی چنان نه که گوید منجم افاک

(همان / ص ۲۱۷)

او معتقد است رزق هر انسانی مقسوم است و تقدیر الهی آن را از قبل تعیین کرده، بنابراین تلاش و کوشش اگرچه شرط رسیدن به آن روزی مقسوم است، در زیاد کردن و یا کم کردن مقدار آن نمی‌تواند مؤثر باشد.

به قسمت است مقادیر رزق نیز جهد است دلیلش ابله مرزوق و زیرک مفلاک
تو چشم عبرت بگشای و گوش عقل بمال که از تصرف تقدیر عاجز است ادراک

(همان / ص ۲۱۷)

در بینش جمال‌الدین تکیه کردن به قدرتی جز قدرت خداوند شرک محض است
بنابراین برای کسب روزی در مقابل افراد پست و دون‌همتی که بویی از کرامت انسانی
نبرده‌اند نباید سر تسلیم فرود آورد، بلکه باید به خداوند توکل کرد و از او کمک و
یاری طلبید.

چرا باید که عاقل بهر روزی بر هر ناسزا پسرواز گیرد
ز شرک است اینکه مردم از پی رزق کسی را بسا خدا انباز گیرد
چه ترسی زانک خشنودی و خشمش نه جان بخشد نه روزی باز گیرد

(همان / ص ۴۰۴)

وی در یکی از اشعار خود گوید:

توکل آمیز الحق قناعتی است مرا که تکیه بر زر قارون و ملک جم نزنم

(همان / ص ۲۴۸)

عزالت

جمال‌الدین عزالت و انقطاع از خلق را یکی از راههای قرب به حق می‌داند، او معتقد
است دل عرش رحمان و محل تجلی و ظهور خداوند است، بنابراین اغیار را باید از
خلوتگاه خاص سلطان حقیقت بیرون راند و برای رسیدن به این هدف همانند انبیا باید
خلوت گزید، زیرا هرچه انسان از خلق دوری کند و فکر و اندیشه آنان را از دل بیرون
بریزد به عالم الهی و توحید محض نزدیکتر می‌شود.

ملک عزالت جوی و وحدت‌گر خدا خواهی شناخت کانیسا از زحمت راه آمدند اینجا صبور
دان که تو دوری ز حق چندان که نزدیکی به خلق ماه را بر قدر بعد آفتاب آمد ظهور

ملک تنهایی طلب کن کاین ولایت لایزول نام نیکو خر به دنیا کاین تجارت لن تبور

(همان / ص ۱۹۸-۱۹۷)

شکر کن گر هستی‌بی داری و گرنه صبر کن کاین دو خصلت عاقلان را هست تنهایی و عور

(همان / ص ۱۹۸)

ناتوانی عقل از ادراک معرفت حق

جمال‌الدین همانند صوفیان به ناتوان بودن عقل در معرفت و شناخت خداوند اقرار می‌کند.

دیده‌اندیشه بردوز از جلال کبریا تا نگردد اندرین راهت حجاب دیده، نور
قوت میدان عزت چون تواند داشت عقل طاقت نور تجلی چون تواند داشت طور

(همان / ص ۱۹۷)

مخالفت با فلسفه یونان

جمال‌الدین معتقد است برای رسیدن به حقیقت باید از شاهره اصلی که اجرای احکام و قوانین الهی قرآن است حرکت کرد، زیرا معرفت و شناخت فقط بر اثر عمل کردن به دستورات قرآن و احادیث پیامبر حاصل می‌شود. او فلسفه یونان و نظریات حکمای یونان را گمراه‌کننده و عبث و باطل می‌داند.

تا کی این حال مزور راه باید رفت راه تا کی این قال محرف کار باید کرد کار
ره به قرآن است کم‌خوان هرزه یونانیان اصل اخبار است مشنوقه اسفندیار^(۴)

آزاداندیشی دینی و مذهبی

دوران زندگی جمال‌الدین یعنی عصر سلجوقی دوره تعصبات مذهبی و درگیریهای فرقه‌ای بین پیروان مذاهب مختلف است.

ترکان سلجوقی نیز همانند غزنویان برای رسیدن به اهداف سیاسی خود و غارت و چپاول اموال مردم آتش تعصبات مذهبی را که از زمان محمود بین مذاهب مختلف برافروخته شده بود، همچنان دامن می‌زدند تا با سرگرم کردن مردم به درگیریهای مذهبی بتوانند به اهداف سیاسی خود که غلبه بر سرزمین ایران و غارت و چپاول اموال مردم است بهتر نایل شوند و از این وضع به نفع خود بیشتر بهره‌برداری کنند. این پدیده نیز همانند دیگر پدیده‌های اجتماعی در شعر شاعران این دوره انعکاس یافته است و شاعران در حمایت از مذهب خود و مذمت و نکوهش دیگر مذاهب اشعاری سروده‌اند، اما در دیوان جمال‌الدین هیچ نشانه‌ای از تعصب مذهبی مشاهده نمی‌شود.

وی با آزاداندیشی مذهبی خود با این جریان نیز همانند دیگر جریانهای نادرست سیاسی و فرهنگی جامعه خود به مخالفت و ستیز برخاسته است. اگرچه جمال‌الدین پیرو مذهب سنی حنفی است، اما اشعاری نیز در عظمت و بزرگداشت امامان شیعه از جمله امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) سروده و عشق و ارادت خود را به اهل بیت نشان داده است. وی در قصاید شکواییه خود ظلم و ستم‌هایی که در حق اهل بیت روا داشته‌اند مطرح کرده و با آنان احساس همدردی نموده و خود را به مذهب شیعه که مورد عناد و کینه‌ورزی حاکمان وقت بوده نزدیک کرده است.

مباش غره بدن گنده پیر دنیا زانک	هزار شوهر کشت و هنوز بکر این زن
بین چه کرد او با اهل بیت مصطفوی	حدیث رستم بگذار و قصه بهمن
چه تیر غدر که رخنه نکردشان سینه	چه تیغ ظلم که خونین نکردشان گردن
نه بهر ایشان بود آفرینش عالم؟	نه بهر ایشان بود ازدواج روح و بدن؟
خدای عزوجل در زمین دو شاخ نشانند	ز یک نهال برون آخته، حسین و حسن
یکی ز بیخ بکنند آب ناداده	یکی به تیغ زهر آب داده، اینت حزن
اگر زمانه کسی را به طبع گشتی رام	دگر نبودی مر اهل بیت را توسن
چو با سلالة پیغمبر آن رود تو که ای	که از سلامت خواهی که باشدت جوشن

(همان / ص ۲۹۴)

نتیجه

از بیان مطالب گفته شده به این نتیجه می‌رسیم که سلطه ترکان غز بر ایران، ظلم و ستم نسبت به مردم و غارت اموال آنان، اهانت و تحقیر ایرانیان، از بین بردن ارزشهای اخلاقی و انسانی و رواج دادن فساد و بسیاری فجایع دیگر که مرتکب می‌شدند تأثیر منفی و ناگواری در زندگی و روحیه جمال‌الدین برجای گذاشته و در نحوه دید و نگرش او نسبت به دنیا و به‌طور کلی در جهان‌بینی وی نقش اساسی و تعیین‌کننده‌ای داشته است.

جمال‌الدین که روحیه‌ای ناسازگار و ستیزه‌جو با حوادث و رویدادهای سیاسی عصر خود دارد در مقابل فرهنگ منحط حاکم بر جامعه خود که دنیاداری و دنیادوستی

است قیام می‌کند. عصیان می‌ورزد و شورش می‌کند و در اشعار اعتراض‌آمیز و عصیانگرانه خود یک جهان‌بینی مبتنی بر زهد و گریز از دنیا را تبلیغ می‌کند. او برای جهتگیری مخالف با فرهنگ ترکان تنگ‌چشم و دنیادوستی که هر جنایتی را برای دستیابی به دنیا انجام می‌دهند چهره زشت و مخوفی از دنیا نشان می‌دهد و دیگران را از روی آوردن به این وحشت‌آباد برحذر می‌دارد.

جمال‌الدین به انسان عصر خود که تمامی ارزشهای انسانی را فراموش کرده مقام والای او را که جانشینی خداوند بر روی زمین است، یادآور می‌شود و او را ترغیب می‌کند تا با گسستن زنجیرهای حرص و طمعی که وی را اسیر و زندانی عالم خاک کرده به وطن اصلی خود که عالم ملکوت است عروج کند. جمال‌الدین معتقد است که بی‌نیازی و توانگری با جمع‌آوری مال و ثروت دنیا حاصل نمی‌شود، بلکه از طریق قناعت می‌توان به آن دست یافت.

او آزادی و آزادگی را در تجرید و فقر و درویشی می‌بیند.

در بینش جمال‌الدین روی آوردن به ظالمان دون‌همت بیگانه برای کسب روزی موجب خواری و مذلت و عملی شرک‌آمیز است، اما توکل به خداوند راه رسیدن به توانمندی و قدرت و سربلندی است.

او معتقد است انقطاع و عزلت از «دیو مردمان» عصر مایه پیوستگی به خداست و شادی و نشاط در گسستن از تعلقات دنیا و رسیدن به مرگ ارادی و حیات جاودانی است.

جمال‌الدین با آزاداندیشی مذهبی خود با تعصبات مذهبی و درگیریهای فرقه‌ای همانند دیگر جریانهای نادرست سیاسی و فرهنگی حاکم بر جامعه خود به مخالفت و ستیز برخاسته است.

پی‌نوشت

۱- جمال‌الدین در قصیده‌ای که به تقلید یکی از قصاید معروف سعد سلمان سروده است می‌گوید:

من بدین طبع و این جزالت لفظ راست مسعود سعد سلمانم

(دیوان اشعار، ص ۲۵۸)

۲- این لغت در لغت‌نامهٔ دهخدا به صورت داستخاله، داستغاله، داستکاله و داسگاله نیز آمده و به معنی داس کوچکی است که بدان سبزی و تره درو کنند و درخت تاک و امثال آن را نیز بدان ببیرایند. (لغت‌نامه، علی‌اکبر دهخدا)

۳- جمال‌الدین در قصیده‌ای که با عنوان «مزبلهٔ دیو» سروده، انسان عصر خود را چنین توصیف می‌کند:

سگ بی‌دم یابی یا خر بی‌سم یابی	ژرف اگر در نگری بیشترین مردم عصر
نوش و نیشی اندر دم و بر دم بینی	دوستان را همه چون نحل ز افسراط نفاق
به خدای از به جهان صورت مردم بینی	مردمی می‌طلبی گرد جهان نیک برآی
تا همه خوک و سگ و گربه و کژدم بینی	باز کن دیدهٔ عبرت نگر و معنی بین

(دیوان اشعار، ص ۴۲۶)

۴- مشنؤ قصهٔ اسفندیار: این بیت نشان‌دهندهٔ کم‌رنگ شدن گرایشهای ملی و غلبهٔ گرایش‌های دینی و مذهبی در این دوره است. توضیح بیشتر اینکه یکی از اهداف سیاسی غزنویان و سلجوقیان این بود که با ایجاد تعصبات مذهبی، گرایشهای ملی را در میان مردم جامعه تضعیف کنند و توجه آنان را از مفاخر ملی و فرهنگی نیاکان خود که از زمان سامانیان در آنان به وجود آمده بود به سمت تعصبات مذهبی جلب نمایند و انگیزه‌های حماسی و مبارزه و ستیز را در میان مردم بمیرانند تا بتوانند فرمانروایی خود را به‌عنوان قومی غالب و بیگانه حفظ نمایند. در ضمن یادآور قضیهٔ نضر بن حارث یکی از کفار ثروتمند قبیلهٔ قریش است که هنگام تجارت به دریای پارس و نواحی حیره افسانه‌های ایرانیان را آموخته بود و هنگامی که پیامبر آیاتی را که در آنها ذکر امت‌های گذشته و پیامبران پیشین بود بر مردم می‌خواند او نیز کفار را اطراف خود جمع می‌کرد و اساطیر عجم و قصه‌های کلیده‌ودمنه را برای آنان می‌خواند و بدین طریق با پیامبر و دین خدا مبارزه می‌کرد و به همین مناسبت خداوند چندین آیه بر پیامبر نازل کرد از جمله آیهٔ ۳۲ سوره انفال که خداوند می‌فرماید: «وإذا تلى عليهم آياتنا قالوا سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطير الاولين». (مراجعه شود به تفسیر کشف‌الاسرار، ج ۴، ص ۳۵؛ و تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۵، ص ۴۰۲).

منابع

- ۱- اصفهانی، جمال‌الدین محمدبن عبدالرزاق. *دیوان اشعار*، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، انتشارات سنایی، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
- ۲- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین. *تاریخ بیهقی*، به اهتمام علی‌اکبر فیاض، انتشارات دنیای کتاب، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۱.

- ۳- دهخدا، علی‌اکبر. لغت‌نامه، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی، مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره جدید بهار ۱۳۷۳.
- ۴- راوندی، محمدبن علی بن سلیمان. راحة الصدور و آية السرور، به سعی محمد اقبال، انتشارات علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- ۵- رازی، جمال‌الدین شیخ ابوالفتح. روح الجنان و روح الجنان، به تصحیح و حواشی حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، به تصحیح علی‌اکبر غفاری، جلد ۵، از انتشارات اسلامیه، تهران، ۱۳۸۲.
- ۶- صفا، ذبیح‌الله. تاریخ ادبیات در ایران، جلد دوم، انتشارات فردوس، چاپ نهم، تهران، ۱۳۶۸.
- ۷- کاشانی، عزالدین محمودبن علی. مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، به تصحیح استاد علامه جلال‌الدین همایی، مؤسسه نشر هما، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۷.
- ۸- مبدی، ابوالفضل رشیدالدین. کشف الاسرار و عذبة الاسرار، به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت، جلد ۴، انتشارات ابن‌سینا، تهران، ۱۳۳۹ هـ. ش - ۱۳۸۰ هـ. ق.
- ۹- نظام‌الملک طوسی. سیاست‌نامه، به کوشش دکتر جعفر شعار، چاپ دوم، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۸.
- ۱۰- نظامی عروضی. چهار مقاله، به تصحیح و اهتمام محمد قزوینی و به کوشش دکتر محمد معین، انتشارات ارمغان، چاپ اول، ۱۳۲۷.